

مثنوی خوانی

دکتر شیرزاد طایفی^۱

دکتر حسین بخشی (نویسنده‌ی مسئول)^۲

چکیده

مثنوی‌خوانی از زمان خود مولانا آغاز شد و در زمان حیات او عده‌ای به مثنوی‌خوانی معروف بودند؛ اما پس از شکل‌گیری طریقت مولویه و تبدیل شدن آن به یک نظام خاص تصوف که برخی اصول و آداب خاص بدان راه یافت، مثنوی‌خوانی نیز از حالت ابتدایی و ساده‌ی اولیه آن خارج شد و برای آن نیز اصول و قوانینی وضع شد که در زمان مولانا وجود نداشت. اعطای مقام مثنوی‌خوانی به اشخاص، طی مراسمی با آدابی خاص انجام می‌شد و مجالس مثنوی‌خوانی و شرح و تدریس مثنوی نیز تابع اصولی ویژه بود. خوانش مثنوی محدود به مملکت عثمانی نبود، بلکه در ممالک و سرزمین‌های دیگر نیز رونق زیادی داشت. در این مقاله، درباره‌ی متن‌خوانی که مثنوی‌خوانی نیز از انواع آن است، سخن گفته‌ایم و در ادامه درباره‌ی مثنوی‌خوانی در بوسنی و هرزگوین و نقاطی دیگر، نیز خوانش مثنوی در بین غیر مولویان بحث کرده و در پایان به معرفی شماری از مثنوی‌خوانان معروف پرداخته‌ایم.

کلیدواژه‌ها: مثنوی، مثنوی‌خوانی، مثنوی‌خوان، مولانا، مولویه.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۱/۲

تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۱۰

^۱ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان (نویسنده‌ی مسئول)

bhosein30@yahoo.com

۱. مقدمه

معمولاً در محافل صوفیه و خانقاه‌ها رسم بر این بوده است که متنی عرفانی را بخوانند و از روی آن مراحل سیر و سلوک را به سالکان بیاموزند. محافل مولانا نیز از این قاعده مستثنی نبود. حدیقه‌ی سنایی که مولانا احترام بسیار زیادی برای آن قایل بود، در میان پیروان مولوی خوانده می‌شد و منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه‌ی عطار نیز جایگاه والایی داشت. سپس حسام‌الدین چلبی به‌اصرار خواست مولانا خود کتابی منظوم کند که در بردارنده کلیات و اصول عرفان و تصوّف و مراحل سیر و سلوک باشد و همان کتاب راهنمای سالکان گردد. این امر با موافقت مولانا مواجه شد و او شروع به سرودن مثنوی کرد (جامی، ۱۳۳۶: ۶۶۸-۶۶۹) و خوانش مثنوی نیز از همین زمان آغاز شد.

مثنوی‌خوانی یکی از شاخه‌های مهم متن‌خوانی است. متن‌خوانی از زمان‌های دور در بسیاری از جوامع رایج بوده و شامل خوانش متون گوناگونی می‌شده است؛ از جمله خوانش متون مذهبی مثل قرائت قرآن در بین مسلمانان، خواندن انجیل در بین مسیحیان و خواندن متون مذهبی مختلف در بین پیروان آن و خوانش متون ادبی و عرفانی که انواع آن در کشور ما به‌فراوانی وجود داشته است؛ همانند حافظ‌خوانی، بیدل‌خوانی، شاهنامه‌خوانی. خوانش این متون معمولاً در مکان‌هایی خاص انجام می‌گرفته است. از معمول‌ترین این مکان‌ها مساجد، قهوه‌خانه‌ها و خانقاه‌ها بوده‌اند. قهوه‌خانه‌ها، به‌خصوص در دوره‌ی صفویّه رونق فراوانی داشته و اغلب محل شاهنامه‌خوانی بوده‌اند. البته قهوه‌خانه‌های آن زمان، با امروز بسیار متفاوت بوده‌اند. «قهوه‌خانه در عهد صفویّه جایگاه اهل فضل و دانش و ادب و شعر و موسیقی بوده و همه کس بدان راه نداشته، چنان‌که شاه‌عباس هم بدانجا گاه‌گاه می‌رفته است» (نصرآبادی، ۱۳۶۱: ۶۶۰). بر خلاف شاهنامه، مثنوی بیشتر در خانقاه‌ها و مجالس اهل تصوف و عرفان خوانده می‌شد.

متأسفانه درباره‌ی انواع متن‌خوانی، از جمله مثنوی‌خوانی به‌عنوان یک سنت دیرینه و تاریخی، تا کنون تحقیق و بررسی نشده است. در این مقاله سعی کرده‌ایم هر چند به صورت محدود و مختصر و بر اساس منابع موجود، به بررسی این مسئله بپردازیم که بی‌گمان درآمدی خواهد بود برای تحقیقات بیشتر در این زمینه.

۲. مثنوی خوانی و اصول آن

طریقت مولویّه پس از خود مولوی و با افزوده شدن آداب و رسوم خاصی بدان، شکل گرفت و از حالت ساده و بی‌آلایش آن که در زمان خود مولانا بود، فاصله گرفت و به یک نظام (Sistem) تبدیل شد. مهم‌ترین شخصی که در تبدیل اندیشه‌های مولوی به یک طریقت خاص نقش داشت، سلطان ولد بود. «سلطان ولد بعد از حسام‌الدین چلبی، جانشین پدر خود شد و طریقت مولویّه را که در زمان مولانا نطفه بسته؛ اما هنوز شکل نگرفته بود به نام پدر تأسیس کرد. خلفایی به جوانب فرستاد و به اشاعه آن کوشید. به عبارتی دیگر، بالفعل بر صدر طریقت مولویّه قرار گرفت» (گولپینارلی، ۱۳۶۶: ۴۸). با تبدیل شدن طریقت مولویّه به یک نظام خاص تصوف، آداب و رسوم و سلسله‌مراتب و مقامات خاصی نیز بدان اضافه شد، که مقاماتی مانند طریقت‌چی، تربت‌دار مولانا، تربت‌دار شمس، پوست‌نشین و... از جمله‌ی آنها است.

یکی دیگر از مقامات طریقت مولویّه که مورد بحث ما است، مقام مثنوی‌خوانی است.^۱ البته مثنوی‌خوانی از زمان خود مولانا وجود داشته است و می‌توان گفت که در واقع خود مولانا، نخستین مثنوی‌خوان محسوب می‌شده است؛ زیرا می‌دانیم که او به صورت فی‌البداهه ابیات مثنوی معنوی را در حضور مریدان خود می‌سرود و حسام‌الدین چلبی آنها را می‌نوشت و بار دیگر ابیات را برای مولانا می‌خواند و اصلاحاتی انجام می‌گرفت. حتی اشخاصی همچون سراج‌الدین، مثنوی‌خوان معروف که در مناقب‌العارفین چندین بار از او نام برده شده و حکایاتی از وی نقل شده، در زمان حیات مولانا مثنوی‌خوانی می‌کرده است؛ اما این گونه مثنوی‌خوانی در آن زمان هنوز نظام‌مند نشده بود؛ به این معنی که تبدیل به مقام خاصی نگردیده بود که افرادی معین بتوانند به این مقام برسند و هر کسی نتواند آن را به دست آورد؛ زیرا در دوره‌های بعد هر کسی نمی‌توانست به مقام مثنوی‌خوانی برسد و شخص باید از مثنوی‌خوان بزرگ در صورت احراز شرایطی که البته چندان هم سخت نبوده است، اجازه‌نامه دریافت می‌کرد.

شاید مهم‌ترین دلیل پیدایش مقام مثنوی‌خوانی در طریقت مولویّه، ارزش و احترام زیادی است که پیروان این طریقه برای مثنوی که قرآن عجم می‌خوانندش، قایل بودند. به موازات این احترام به مثنوی، به خواننده آن نیز احترام می‌گذاشتند، و این‌گونه بود که پس از مدتی مرتبه و مقام مثنوی‌خوانان در میان مولویّه بالا و بالاتر رفت و اشخاصی که مثنوی مولانا را می‌خواندند و یا تدریس می‌کردند، با لقب «مثنوی‌خوان» معروف شدند و این لقب مختص این طبقه شد. این

مسئله، درست شبیه اتفاقی است که در عالم قرائت قرآن روی داد. کتاب آسمانی قرآن کریم نزد مسلمین بسیار ارجمند و مورد احترام است. به موازات آن، قرآن‌خوانان نیز در جوامع اسلامی صاحب احترام زیادی شدند و طبقه‌ای به نام «قاریان» به وجود آمد که به این لقب معروف شدند و این طبقه از دیرباز تاکنون در کشورهای اسلامی وجود داشته است.

ارزش و احترام مثنوی و توجه به آن تا آنجا نزد پیروان طریقت مولویه پیش رفت، که در این باره رؤیاهایی خاص تجربه می‌کردند؛ از جمله رؤیایی که در آن عده‌ای به دلیل بی‌توجهی به مثنوی و گوش نکردن خالصانه بدان، به نابودی کشیده می‌شوند:

«روزی حضرت چلبی حسام‌الدین پیش مولانا سر نهاد و گفت: وقتی که اصحاب مثنوی خداوندگار را می‌خوانند و اهل حضور در نور آن مستغرق می‌شوند می‌بینم که جماعتی غیبیان به کف دورباش‌ها و شمشیرها را گرفته حاضر می‌شوند و هر که آن سخن را از سر اخلاص اصغا نمی‌کند و به صدق درون مستمع نمی‌شود، بیخ ایمان و شاخه‌های دین او را می‌برند و کشان‌کشان به مقرّ سقر می‌برند. فرمود: همچنان است که دیدی... و عاقبه‌الحال منکران را باز نمود و گفت:

دشمن این حرف این دم در نظر شد ممثل سرنگون اندر سقر
ای ضیاء‌الحق تو دیدی حال او حق نمودت پاسخ افعال او»
(افلاکی، ۱۳۶۲: ۷۴۵)

یا حسام‌الدین دوباره خواب می‌بیند که حضرت پیامبر مثنوی را به مطالعه گرفته و به اصحاب نشان داده، تفاخر می‌نمود (همان: ۷۶۷).

خود مولانا در دوران حیاتش، جهان‌گیر شدن مثنوی را چنین پیشگویی کرده بود: «روزی شمس‌الدین ولد مدرس در حجره خود خفته بود و از سر غشیان نسیان، مثنوی را پس پشت خود نهاده، از ناگاه حضرت مولانا در آمده آن کتاب را چنان دیده، فرمود که معنی این سخن ما برای آن آمد که پس پشت باشد؟ والله والله، از آنجا که آفتاب سر بر می‌زند تا آنجا که فرو می‌رود این معنی خواهد گرفتن و در اقلیم‌ها خواهد رفتن و هیچ محفلی و جمعی نباشد که این کلام خوانده نشود تا به حدی که در معبدها و مصطبه‌ها خوانده شود. جمیع ملک از آن سخن حلال پوشند و بهره‌مند شوند» (سپهسالار، ۱۳۲۵: ۱۷۹). یا در جای دیگری گفته بود، که «بعد از ما مثنوی شیخی کند و مرشد طالبان گردد و سائق و سابق ایشان باشد» (همان: ۷۰).

مثنوی خوانی، آیین و آداب خاصی داشت. در سماع خانه، برای تدریس مثنوی کرسی ای به نام «کرسی مثنوی» وجود داشت. «اگر شیخ می خواست مثنوی تدریس کند، بدون آنکه بر پوست (مسند) بنشیند، به طرف کرسی مثنوی می رفت و درویشان به جای آنکه به جای قبلی باز گردند، در برابر کرسی و روی به کرسی می نشستند. بعد از تدریس مثنوی، شیخ دعای پوست را در کرسی مثنوی می خواند و چون پایین می آمد همه به جای خود باز می گشتند. شیخ بر پوست خود قرار می گرفت و در حالی که می نشست، همه همزمان با او می نشستند و باز همراه شیخ سجده می کردند و زمین را می بوسیدند» (گولپینارلی، ۱۳۶۶: ۴۴۵).

معمولاً خوانش مثنوی و شرح و تفسیر آن، با خواندن قرآن و مجلس سماع همراه بود. «پس از تلاوت قرآن، کسانی با حرمت و آداب خاص مثنوی را می گشودند و می خواندند و مرشد گوشه‌هایی از سخن مولانا را برای حاضران شرح می داد... در کنار مجالس مثنوی خوانی، آیین سماع مولانا نیز دایر بود» (استعلامی، ۱۳۷۱: مقدمه، ص هشتاد) و (افلاکی، ۱۳۶۲: ۷۷۷). عبدالباقی گولپینارلی در کتاب *ارزشمند مولویه بعد از مولانا*، مطالبی درباره‌ی مثنوی خوانی و آیین آن آورده است که در اینجا خلاصه‌ای از آن را می آوریم:

«خواندن مثنوی و معنی و تفسیر کردن آن را *مثنوی خوانی* و خواننده مثنوی را *مثنوی خوان* می گفتند. برای تدریس مثنوی، اخذ اجازت نامه لازم بود. اما برای این کار ضرورت نداشت که مثنوی خوان، شش دفتر مثنوی را بخواند. کسی که از فارسی سر در می آورد یا می دانست و طبعاً فارسی کتابی را فرا گرفته بود و مدتی در درس‌های مثنوی شرکت کرده بود، حتی اگر از مولویان هم نبود، از طرف مثنوی خوان، اجازت نامه‌ای به او داده می شد و از جانب چلبی یا هر شیخ مولوی دیگر بر سکه‌ی او تکبیر خوانده می شد و به او اجازه‌ی پیچیدن دستار اعطا می شد... داماد ابراهیم پاشا (ف. ۱۷۳۰ م. ۱۱۴۳ هـ) ... در مدرسه‌ای که بنا کرده بود، تدریس مثنوی نیز جزو شرایط وقف بود؛ بدین صورت، مثنوی و زبان فارسی به مدرسه هم راه یافته بود. در زمان‌های اخیر به افرادی بر می خوریم که در جامع‌ها (مساجد) به تدریس مثنوی می پرداختند، طاهر اولغون هم، در جامع سلیمانیه مثنوی تدریس می کرد. در مولوی خانه‌ها مثنوی در روزهای مقابله، بعد از نماز از جانب شیخ در کرسی مثنوی تقریر و شرح می شد. دده مقابل کرسی می نشست، چهار پنج بیت از مثنوی ای که به دست داشت، می خواند، شیخ آیات قرائت شده را از بیت اول به ترکی ترجمه می کرد و سپس به شرح آن می پرداخت. به دده‌ای که در کنار کرسی می نشست و قبل از

مثنوی‌خوان ابیاتی را که می‌بایست شرح شود می‌خواند، قاری مثنوی می‌گفتند. این قاری مثنوی که در دوره‌های بعد تحت تأثیر یک عرف پیدا شده بود، در زمان‌های کهن وظیفه‌اش آن بود که برای شیخ که کاغذ و دفتری روبه‌روی خود نداشت، ابیاتی را که از یاد می‌برد، به صورت اختصار یادآوری کند؛ زیرا عادت بر آن بود که مثنوی را از حفظ بخوانند. اگر دفتر یا یادداشتی در برابر می‌گذاشتند، عیب شمرده می‌شد. حتی حافظان مثنوی وجود داشتند که یکی از آنان در گورستان مولوی‌خانه‌ی آنکارا خفته است. بعد از آنکه شیخ، شرح مثنوی را به پایان می‌برد، این ابیات را می‌خواند و فاتحه می‌داد:

این چنین فرمود مولانای ما کاشف اسرارهای کبریا
این نه نجم است و نه رمل است و نه خواب وحی حق و الله اعلم بالصواب

فرادی که در جامع‌ها مثنوی تدریس می‌کردند قاری نداشتند؛ اما آنان نیز در پایان درس دو بیت فوق را می‌خواندند» (گولپینارلی، ۱۳۶۶: ۴۸۶-۴۸۷).

ایشان دو نمونه اجازت‌نامه مثنوی‌خوانی نیز آورده‌اند که یکی از آن‌ها را در این جا می‌آوریم:
«بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله و الصلوه علی نبیه و علی آله اجمعین. اما بعد فقد اذنت لنقل کتاب المثنوی المعنوی علی ما حققه الشارح الانقروی للشیخ سیدعثمان صلاح‌الدین المولوی کما اخذته عن سیدی خواجه امین‌الله الحسینی و عن الاستاذ خواجه سلیم النقشبندی قدس‌الله اسرارهم و نفعنا بعلومهم آمین و انا الفقیر حسن حسام‌الدین المثنوی‌خوان.
اجزت کما اجازنی شیخی ان تقرأ الاوراد الشریف و مثنوی الشریف المعنوی افاض و طال بقاه.

این نه نجم است و نه رمل است و نه خواب وحی حق و الله اعلم بالصواب

اقرأ فی ختام الدرس الداعی حسن حسنی شیخ مولوی‌خانه‌ی اسکیشهر» (همان: ۴۸۷-۴۸۸).
در شهرهای مهم آناتولی، مخصوصاً در استانبول، مؤسسه‌هایی با نام دارالمثنوی ساخته شد که هدف از احداث آن‌ها صرفاً خواندن و آموختن مثنوی بود. (Ergin, 1977: 156) به گفته‌ی عثمان ارگین، آخرین دارالمثنوی در استانبول را شیخ تکیه مرادملا ساخت. شخصی به نام جودت‌پاشا در آنجا مثنوی می‌خوانده است (همان: ۱۵۴).

۳. مثنوی خوانی در خارج از ترکیه

یکی از مناطقی که طریقت مولویّه در آن نفوذ زیادی کرد و آنجا را تحت تأثیر خود قرار داد، بوسنی بود. از آنجا که بوسنی تحت تابعیت حکومت عثمانی بود، آداب و رسوم مولویان، از جمله مثنوی خوانی به همان روش معمول در خاک ترکیه، در آن جا نیز رسوخ یافت.

آقای «منیر درکیچ»، استاد زبان فارسی دانشکده‌ی فلسفه‌ی بوسنی، مقاله‌ای نوشته، که در این باره اطلاعات ارزشمندی در اختیار ما قرار می‌دهد. او درباره‌ی مثنوی خوانی و نیز مثنوی خوانان بوسنی می‌نویسد: «مثنوی معنوی در طول قرن‌ها در سارایوو خوانده می‌شده است. کسانی با لقب مثنوی خوان بودند و آنها برای دیگران متن مثنوی معنوی را می‌خواندند و درباره‌ی آن توضیحاتی می‌دادند. استاد «صالح تراکو» مردی به نام «توکلی دده» را به عنوان اولین مثنوی خوان سارایوو ذکر می‌کند. وی در قرن هفدهم می‌زیسته؛ اما اولین کسی که مثنوی معنوی را می‌خواند، نبود. قبل از او هم مثنوی شناسانی در بوسنی وجود داشتند. یکی از آنها «سیاهی مصطفی بوشناک» است (قرن شانزدهم) که به ابن عربی و مولانا جلال‌الدین علاقه‌ی خاصی داشت و به لقب شارح مثنوی مشهور بود» (درکیچ، ۱۳۸۵: ۳۷).

او در ادامه می‌نویسد: «پس از فروپاشی دولت عثمانی و روی کار آمدن دولت اتریش، خواندن مثنوی معنوی در بوسنی و هرزگوین ادامه یافته است. تعلیم زبان فارسی و خواندن و شرح مثنوی در تکیه‌ای که از پیش ذکر آن رفت (تکیه‌ی مولویان) برگزار می‌شد. معروف‌ترین مثنوی خوان در آن زمان، رئیس‌العلمای یوگسلاوی آقای جمال‌الدین چاوشویچ بود. وی هنگام تحصیل در استانبول، با فرقه‌ی مولویه آشنا شد. شیخ وی حاجی محمد اسعد دده بود و چاوشویچ از او فارسی را یاد گرفت و مثنوی معنوی را درس می‌داد. پس از آن آقای چاوشویچ به سارایوو آمده، به منصب رئیس‌العلمایی رسیده و مثنوی خوان سارایوو شده است. بیست سال در منصب مثنوی خوان ماند و به شاگردان و علاقه‌مندان درس می‌داد... بعد از وفاتش دوست نزدیک وی مصطفی مرحمیچ در خانه‌ی خودش مثنوی معنوی را می‌خوانده و شرح می‌کرده است» (همان: ۳۸). بنا بر وصیت مصطفی مرحمیچ، پس از وفات وی فیض‌الله حاجی بایریچ، مثنوی خوان شهر سارایوو شده است (همان: ۳۹).

خوانش مثنوی در ایران نیز سابقه‌ای طولانی دارد. البته مثنوی خوانی در ایران آداب و رسوم و تکلفات رایج در میان مولویّه را نداشت؛ بلکه علاقه‌مندان به مولانا و مثنوی او، به صورت ساده و بی‌پیرایه در جایی گرد هم می‌آمدند و مثنوی خوانی می‌کردند. مثنوی خوانی در ایران همانند ترکیه

نظام‌مند نشد. در ایران نیز مجالس مثنوی‌خوانی صوفیه با سماع همراه بوده است. در موسیقی خانقاهی کردستان، پس از ساز و آواز و سماع، مثنوی‌خوانی و گاهی غزل‌خوانی می‌شده است، که این سنت چهار صد سال سابقه دارد (لطفی، ۱۳۸۵: <http://vista.ir/article/260679>). پدر دکتر مظاهر مصفا، استاد بازنشسته‌ی دانشگاه تهران، در حسینیه‌ی شریعت قم در جمع درویشان، مثنوی می‌خوانده است. «مثنوی‌خوانی در این مجالس به قصد تهییج حالات درونی و سماع صورت می‌گرفت. در این مجالس اقشار مختلف مردم اعم از شریف و وضع و دارا و ندار شرکت داشتند. یادم هست که هم رئیس پست و تلگراف و هم نامه‌رسان این اداره در این مجلس شرکت می‌کردند. افراد دایره‌وار در کنار هم می‌نشستند. همه اشخاص در این مجلس برابر بودند و مجلس پایین و بالا نداشت. اینان به صورت شگفتی یکدیگر را دوست می‌داشتند، همدیگر را می‌بوسیدند و در آغوش می‌کشیدند. گویا همه با هم برادرند» (صحبت‌های شفاهی استاد مصفا با نویسنده‌ی مقاله).

جالب اینکه مثنوی مولانا با ترجمه‌ی انگلیسی آن نیز در بعضی مناطق خوانده می‌شده است. «در برخی شهرهای پاکستان، همانند اسلام‌آباد و پشاور، مجالس مثنوی‌خوانی برگزار می‌شده است که بدان «بزم رومی» می‌گفتند. در این مجالس افراد زیادی، اعم از زن و مرد، جمع می‌شده‌اند. از آنجا که پاکستانی‌ها با زبان انگلیسی آشنایی خوبی دارند، ترجمه‌ی مثنوی نیکلسون را قرائت می‌کردند. مثنوی فارسی را نیز می‌خواندند و در شرح آن از شرح معروف ولی محمد اکبرآبادی استفاده می‌کردند. مثنوی در این مجالس هم به صورت ساده و هم با آواز خوانده می‌شده است. در این مجالس شخصی به نام «افضل اقبال» که صدای خوشی داشت، به مثنوی‌خوانی معروف بوده است» (صحبت‌های شفاهی دکتر احمد تمیم‌داری با نویسنده‌ی مقاله).

دکتر تمیم‌داری، استاد دانشگاه علامه طباطبایی، خود در بعضی خانقاه‌های تهران در جمع صوفیه مثنوی می‌خوانده است. این مجالس متأسفانه دیگر برگزار نمی‌شود.

لازم به ذکر است که با گذشت زمان، مثنوی وارد دستگاه‌های موسیقی نیز شد. «رفته‌رفته مثنوی در ردیف‌های موسیقی سنتی ایرانی جایگاهی ویژه به خود اختصاص داد و بدین ترتیب مثنوی در کلیه‌ی آوازاها و دستگاه‌های موسیقی ایرانی، محلی از اجرا به دست آورد. ولی از آن میان برخی از مثنوی‌ها شهرت بیشتری یافته است. نظیر مثنوی اصفهان، افشاری (پیچ)، بیات ترک، مخالف سه‌گاه و چهارگاه» (زمانی، ۱۳۸۱: ۳۹) و شیوه‌ای به نام «مثنوی‌خوانی» در موسیقی شکل گرفت: «زمانی که اشعار مثنوی

معنوی مولانا در آوازاها استفاده شد، برای نخستین بار به خاطر علاقه‌ای که به کتاب مثنوی معنوی داشتند، شیوه‌ای به نام «مثنوی خوانی» به وجود آمد. این شیوه تنها مخصوص اشعار کتاب مثنوی معنوی بود نه هر مثنوی دیگری... از این رو آنچه به این شیوه‌ی آواز شخصیت می‌دهد، نخست لحن پندآموز، روایی و حکایت‌گونه و در ثانی بحر عروضی رمل مسدس محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلات) می‌باشد» (امیرمهدی، ۱۳۸۵: 19 / <http://www.hazin.blogfa.com/post/>).

۴. مثنوی خوانی در بین غیرمولویان

مثنوی خوانی، مخصوص پیروان طریقه‌ی مولویّه نبود. از آنجا که بین مولویّه و برخی فرقه‌های دیگر تصوف پیوندهای عمیقی به وجود آمد، مراسم و آیین‌های مولویّه به این فرقه‌ها نیز راه یافت. از جمله مهم‌ترین این فرقه‌ها، فرقه‌ی نقشبندیّه بود که تا حدی با مولویّه پیوند یافت، و مولویان آن را یکی از شاخه‌های طریقت خود معرفی می‌نمودند.

شیوخ این فرقه، ارادت خاصی نسبت به مولانا داشتند و در راه نشر آموزه‌های او، اقدامات زیادی انجام دادند. آنان مثنوی خانه‌هایی احداث می‌کردند و خود به شرح و تدریس مثنوی می‌پرداختند. «مشایخ نقشبندی چون مراد ملا (ف. ۱۷۷۸م.) که حقاّ یکی از علمای زمان خویش بود، در محله‌ی چهارشنبه استانبول مثنوی خانه‌ای دایر کرد... و همچنین شیخ مراد بخاری شارح مثنوی که در خانقاه نشانجی ایوب مثنوی تدریس می‌کرد، در پیوند مولویّه و نقشبندیّه نقش عمده‌ای داشتند» (گولپینارلی، ۱۳۶۶: ۳۸۹) و مثنوی خوانان بزرگی در میان آنان پیدا شد. «پیوند مولوی-نقشی باعث شد که از نقشبندیان مثنوی خوان معروف، خواجه حسام‌الدین ایوبی (ف. ۱۸۶۴ م.) و مثنوی خوان‌هایی چون شیخ او خواجه سلیم و مشایخ خانقاه مراد ملا: محمد مراد و فیض‌الله افندی و شیخ مصطفی و حیی شاگرد و خلیفه خواجه حسام‌الدین به ظهور برسند» (همان: ۳۹۰).

در بوسنی نیز وضع چنین بود. «باید گفت که تنها مشایخ فرقه‌ی مولوی، مثنوی معنوی را درس نمی‌دادند، بلکه مشایخ فرقه‌های دیگر نیز مثنوی خوانان مشهوری بوده‌اند» (درکیچ، ۱۳۸۵: ۳۷). البته این فقط فرقه‌های صوفیه‌ی مولوی و غیر مولوی نبودند که به مولانا ارادت داشته و مثنوی او را خوانده و شرح و تدریس می‌کرده‌اند. افراد عادی نیز که به هیچ فرقه‌ای مربوط نبودند، با عشق و علاقه‌ی زیاد مثنوی را می‌خواندند و تدریس می‌کردند. «بنا بر روایات عالمانی که حتی صوفی نبودند، مثنوی معنوی را شرح می‌کردند... عالمی به نام امین عیسویچ از هیچ فرقه‌ی صوفیانه‌ای پیروی نمی‌کرد و

مثنوی معنوی را درس می‌داد و زبان فارسی را هم خوب می‌دانست. بعد از وفاتش در سال ۱۸۱۶م. میلادی اهالی ساریو می‌گفتند: وفات یافت عیسوی، تمام شد مثنوی» (همان: ۳۷-۳۸).

۵. شماری از مثنوی خوانان

در این قسمت، نام شماری از مثنوی خوانان را با توضیحی مختصر ذکر می‌کنیم: حسام‌الدین چلبی: مولوی در مثنوی به خوش آواز بودن حسام‌الدین اشاره می‌کند که نشان می‌دهد او مثنوی را به زیبایی و صوت خوش برای مولانا می‌خوانده و او را به ادامه سرایش برمی‌انگیخته است:

همچنان مقصود من زین مثنوی	ای ضیاءالحق حسام‌الدین توی
قصدم از الفاظ او راز تو است	قصدم از انشایش آواز تو است
پیش من آوازت آواز خداست	عاشق از معشوق حاشا کی جداست

(مولوی، ۱۳۸۱: ۸۸-۸۷)

سراج‌الدین مثنوی خوان: به نظر می‌رسد وی اولین شخصی باشد که به نام مثنوی خوان معروف شده است. در مناقب‌العارفین افلاکی، چندین بار از وی یاد شده است. افلاکی احترام بسیار زیادی برای او قایل بوده و او را با این القاب یاد کرده است: مفخرالاولیاء، استاد جامع کتاب، مولانا (افلاکی، ۱۳۶۲: ۲۷۲)، قدوه‌الاصحاب، خواجوی خدادان (همان: ۵۸۳)، ملک‌الکلام (همان: ۷۳۸)، راوی خبر، صاحب‌السیر و السیر، سید أصحاب‌النظر، مثنوی خوان تریه (همان: ۷۳۹)، مثنوی خوان معنی‌دان رحمه‌الله (همان: ۷۶۱)، ولی پنهان (همان: ۷۷۳)، یار ربانی (همان: ۷۹۰)، عارف ربانی (همان: ۸۱۰) و جمعاً یازده روایت از وی در کتاب خود نقل کرده است.^۳

سلطان ولد نیز در *وللنامه‌ی خود*، خوابی را از وی نقل کرده است. او سراج‌الدین را مثنوی خوان خود نامیده و در چهار بیت وی را ستایش کرده است:

دید در خواب آن مرید گزین	مثنوی‌خوان ما سراج‌الدین
کز صغر بود صالح و زاهد	پارسا و موحد و عابد
خشک‌زاهد نبود چون دگران	داشت دایم نصیب از عرفان
عاشق اولیا بُد آن صادق	در ره فقر آگه و حاذق

(سلطان‌ولد، ۱۳۱۵: ۳۹۷)

سراج‌الدین در زمان حیات سلطان‌ولد، در تربت مولانا مثنوی خوانی می‌کرده (گولپینارلی، ۱۳۷۵: ۲۰۶) و آن گونه که از همین حکایت سلطان‌ولد بر می‌آید، مثنوی ولدی را نیز می‌خوانده است. سلطان‌ولد حکایت زیر را در بیان ارزش و اهمیت مثنوی خود آورده است: «سراج‌الدین مثنوی خوان شبی در خواب دید که چلبی حسام‌الدین قدس سره بر سر تربت مقدس مطهر مولانا قدسنا الله بسرّه العزیز ایستاده بود و این مثنوی را (مثنوی سلطان‌ولد را) در دست گرفته، خوش به آواز بلند و ذوق تمام می‌خواند... بعد رو به سراج‌الدین کرد و گفت می‌خواهم که این مثنوی را بعد از این همچنین خوانی که من می‌خوانم» (سلطان‌ولد، ۱۳۱۵: ۳۹۶).

شیخ سعدالدین مثنوی‌خوان: افلاکی از او با لقب «عارف صمدی» یاد کرده و او را مثنوی‌خوان ولدی دانسته و یک روایت از وی آورده است (افلاکی، ۱۳۶۲: ۷۹۷). تاج‌الدین مثنوی‌خوان: افلاکی از او نیز یک بار یاد کرده و گفته که اولو عارف چلبی او را به خلافت نصب کرده است (همان: ۹۳۵).

افلاکی: کتاب ارزشمند «مناقب العارفین» را تألیف نموده و در شمار مثنوی‌خوانان نیز بوده است (زمانی، ۱۳۸۱: ۳۸). خود او در کتابش بیان می‌کند که سراج‌الدین مثنوی‌خوان استاد وی بوده است (گولپینارلی، ۱۳۶۶: ۸۸ و ۱۷۲). اولو عارف چلبی وی را شیخ خطاب کرده است (افلاکی، ۱۳۶۲: ۹۳۲) و از همین عبارت «چنین استنباط می‌شود که وی تنها مثنوی‌خوان نبوده، بلکه از چلبی خلافت هم داشته است» (گولپینارلی، ۱۳۶۶: ۱۷۳).

رسوخ‌الدین اسماعیل انقروی: «در عصر دهم هجری در آنقارا (آنکارا) به دنیا آمده و پس از تکمیل علوم ظاهری و کسب کمال با سلوک طریق مولوی در طریقت و تصوف فرید عصر گشته است و در زاویه‌ی اسکندر پاشا واقع در محله غلطه (galat) مثنوی‌خوان بوده و در همان زمان که طالبان راه حقیقت از درس و صحبت و ارشادشان مستفید می‌شدند، شرح کاملی نیز بر مثنوی نوشت» (انقروی، ۱۳۷۴: ۹-۱۰).

محمود مثنوی‌خوان: وی در سال ۹۹۸ کتابی به نام ثواقب به زبان ترکی تألیف کرد، که مستند اکثر مطالب آن روایات افلاکی است (فروزانفر، ۱۳۵۴: ذ).

شیخ فیض‌الله مثنوی‌خوان: شیخ خانقاه شیخ مراد در نشانجی ایوب بود (گولپینارلی، ۱۳۶۶: ۴۸۱). او رساله‌ای کوچک به نام «شاره‌المعنویه فی آیین‌المولویه» را به رشته‌ی تحریر در آورد (همان: ۲۴۴). سیدسلیمان: او از قونیه به استانبول آمد و در سال ۱۸۶۷ به سبب مرگ شیخ فیض‌الله مثنوی‌خوان، به

جای او به سمت شیخ و مثنوی‌خوان خانقاه شیخ مراد تعیین شد و در سال ۱۸۷۷ م از دنیا رفت و در باغچه‌ی خانقاه دفن شد^۴ (همان: ۴۸۱). او از روستای قندز بلخ بود که به سبب آشفتگی‌های سرزمین خود از آنجا هجرت کرد و در نجف و کربلا با مجتهدان امامیه ملاقات نمود و به تشیع گروید. او از شیوخ نقشبندی بود و خلافت‌نامه‌ای از احمد دده از دده‌های شمس دریافت کرد (همان)..

صدقی دده مثنوی‌خوان: او مثنوی‌خوان و خطیب جامع سلیمیه و از دده‌های قونیه بود (همان: ۴۹۱).

اسد دده مثنوی‌خوان: معاصر صدقی دده و در مثنوی‌خانه‌ی قاسم‌پاشا بود (همان).

شفیق جان دده: استاد شفیق جان دده آخرین مثنوی‌خوان برجسته در تاریخ این سنت در آسیای صغیر است. او به سال ۱۹۰۹ م. در شهر ارز روم به دنیا آمد و به سال ۲۰۰۵ م. در استانبول درگذشت.

۶. نتیجه

مثنوی مولانا، تفسیرگر زوایای مختلف روحی بشر و دردها و آلام درونی اوست که با صمیمیت خاصی بیان شده است؛ به گونه‌ای که گویی یک نی آن‌ها را حکایت می‌کند و در این حکایت‌ها و شکایت‌ها با مهارت تمام دست انسان را چونان پیر و مرشد می‌گیرد و «شیخی می‌کند» تا او را نجات دهد. شاید این جذاب‌ترین خصیصه‌ی مثنوی است که در طول تاریخ انسان‌های بی‌شماری را به سوی خود جذب کرده است.

با برچیده شدن طریقت‌های تصوف در دوره‌های اخیر، بسیاری از آداب و رسوم آن‌ها به فراموشی سپرده شد و شیوه‌ی خانقاهی مثنوی‌خوانی نیز از بین رفت؛ اما عاشقان مولانا و اندیشه‌های او دست از دامان مثنوی بر نداشته‌اند. امروزه مثنوی با شهرت عالم‌گیر خود در سراسر جهان خوانده می‌شود؛ از جوامع سنتی شرقی گرفته تا مدرن‌ترین و صنعتی‌ترین نقاط دنیا، و انسان‌ها در ازدحام اضطراب‌آور زندگی ماشینی و در این دوران پر شر و شور و بی‌روح که همه چیز در آن رنگ و بوی تجارت گرفته، به مثنوی پناه می‌برند تا در سایه‌ی معنویت آسمانی آن لختی بیابانند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ذیل واژه‌ی مثنوی خوان چنین آمده است: «کسی که منظومه‌ای مثنوی را با لحن خوش بخواند، آنکه مثنوی مولوی را با آهنگ خوش بخواند» و مثنوی خوانی «عمل و شغل مثنوی خوان» تعریف شده است (فرهنگ معین).
- ۲- نوعی کلاه که مولویان بر سر می‌گذاشتند.
- ۳- صفحات ذکر شده به علاوه‌ی صفحات ۷۴۵، ۸۲۹ و ۸۳۲.
- ۴- به نظر می‌رسد مرحوم گولپینارلی در ثبت تاریخ تولد و وفات او سهوی کرده باشند. ایشان تاریخ تولد سیدسلیمان را ۱۸۵۳ م. و تاریخ وفاتش را ۱۸۷۷ م. و تاریخ سالی را که شیخ و مثنوی‌خوان خانقاه شیخ مراد شده، ۱۸۶۷ م. ثبت کرده‌اند؛ یعنی در چهارده‌سالگی شیخ و مثنوی‌خوان خانقاه شد و در بیست و چهار سالگی از دنیا رفت.
- * ترجمه‌ی منبع ترکی از نویسنده‌ی مقاله است.
- * در پایان لازم می‌دانیم از این بزرگواران که ما را در نوشتن این مقاله راهنمایی و همراهی کردند سپاسگزاری نماییم؛ دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، دکتر یدالله جلالی پندری، دکتر مظاهر مصفا، دکتر توفیق سبحانی و دکتر احمد تمیم داری.

منابع

- استعلامی، محمد (۱۳۷۱). *مولانا جلال‌الدین محمد بلخی*. تهران: زوار.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲). *مناقب‌العارفین*. جلد ۲. تصحیح تحسین یازجی. چ ۲. تهران: دنیای کتاب.
- امیرمهدی (۱۳۸۵). «گوشه‌ی مثنوی و جایگاه آن در دستگاه و آوازهای ایرانی» در نشانی: (www.hazin.blogfa.com/post/19)
- انقروی، رسوخ‌الدین اسماعیل (۱۳۷۴). *شرح کبیر/انقروی*. ترجمه‌ی عصمت ستارزاده. جزو اول از دفتر اول. تهران: زرین.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۳۶). *نفحات‌الانس*. تصحیح مهدی توحیدپور. تهران: محمودی.
- درکیچ، منیر (۱۳۸۵). «اهمیت مثنوی معنوی برای مردم بوسنی و هرزگوین». *مجله‌ی سخن عشق*. شماره‌ی ۳۱. صص ۳۵-۳۹.
- زمانی، کریم (۱۳۸۱). *شرح جامع مثنوی معنوی*. دفتر اول. چ دهم. تهران: اطلاعات.

- سپهسالار، فریدون بن احمد (۱۳۲۵). *رساله‌ی فریدون بن احمد سپهسالار*. تصحیح سعید نفیسی. تهران: اقبال.
- سلطان‌ولد (۱۳۱۵). *ولنامه*. تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: اقبال.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۵۴). *زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد*. تهران: زوار.
- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۶۶). *مولویه بعد از مولانا*. ترجمه‌ی توفیق هـ سبحانی. تهران: کیهان.
- _____ (۱۳۷۵). *مولانا جلال‌الدین*. ترجمه‌ی توفیق هـ سبحانی. چ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- لطفی، محمدرضا (۱۳۸۵). «میدان عمل تنگ است» در نشانی: (<http://vista.260679.ir/article>)
- معین، محمد (۱۳۷۱). *فرهنگ معین*. چ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- مولوی (۱۳۸۱). *مثنوی معنوی*. دفتر چهارم. تصحیح و ترجمه‌ی نیکلسون. تهران: سعاد.
- نصرآبادی، میرزا محمدطاهر (۱۳۶۱). *تذکره نصرآبادی*. تصحیح وحید دستگردی. چ سوم، تهران: کتابفروشی فروغی.

منابع ترکی

Ergin, Osmsn. (۱۹۷۷). *Turkiye Maarif Tarihi*, Istanbul: Eser Matbaasi.